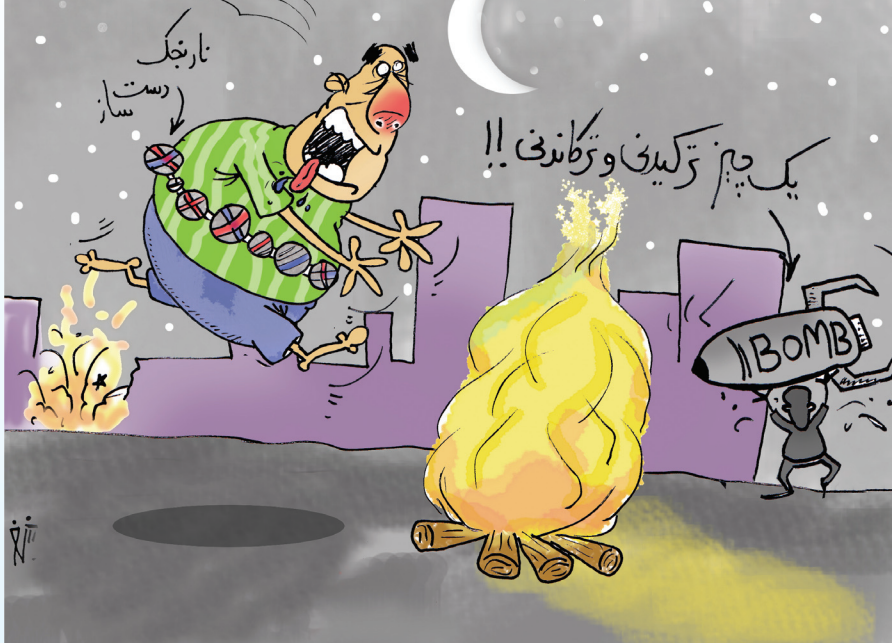


شکل دگر خندیدن

سور عزرائیل، به افتخار چهارشنبه سوری



اندوه‌ناک توسط نگارنده!)
سه‌شنبه (اواخر شب):

امشب، شب چهارشنبه سوری ست و تا چهارشنبه معروف چیزی نمانده. این را هم مطمئنم که اگر بگویم ظرف دو سه روز گذشته چه کسانی و چطور چشم‌بازار را درآورده‌اند، یک بلایی سر نگارنده خواهید آورد. پس نمی‌گویم!

همه چیز خیلی امن و امان نیست و خلق... وسط کوچه و خیابان در کمال جنگ‌طلبی و خشونت! سلاح‌های خود را می‌ترکانند و می‌ترکند!

کامران هم راکت‌های دوربردش را از زاغه مهمات (ببخشید؛ منظور همان زیرزمین است!) بیرون آورده و روی پشت‌بام منزل نصب کرده... همه جا امن و امان هست / نیست؟! و هر لحظه ممکن است.....

بقیه‌اش را هر کس، هر جور راحت است می‌تواند داخل.....ها بنویسد!

قلیدون دارد نارنجک‌هایش را از زیرزمین بیرون می‌کشد و خلق... همچنان در کوچه و خیابان و ایضا پشت درب خانه قلیدون اینا، می‌ترکانند!

یکهو قلیدون را جو می‌گیرد و برای ایجاد رعب و وحشت و رو کم‌کنی هر چه بیش‌تر، پایش سر می‌خورد و به انضمام نارنجک‌هایی که در آغوش دارد نقش زمین شده و صدای مهیسی از نارنجک‌ها و قلیدون ایجاد شده و زیرزمین قلیدون اینا می‌ترکد و... (بقیه‌اش را هر کس، هر جور راحت است می‌تواند اینجا بنویسد! این هم جا.....!)

فکر کنیم شناسنامه‌ای که قلیدون گرو گذاشته بود، باطل شد! (ذکر توضیح غم‌اندوه‌ناک! توسط نگارنده: با این نکته که عرض کردیم تکلیف سرنوشت قلیدون که قرار بود شما بنویسید، کمی روشن‌تر شد! پایان ذکر نکته غم

شب چهارشنبه برگزار شود یا روز چهارشنبه، اختلاف زیاد است، اما مهم نفس عمل است! پایان ذکر توضیحات لازم توسط نگارنده) همان‌طور که می‌دانم و می‌دانید قلیدون امروز صبح دمار از روزگارش درآمد و مظفر و کامران فعلاً راست راست برای خودشان می‌گردند.

سه‌شنبه (اواسط شب):

امشب، همچنان شب چهارشنبه سوری ست و تا چهارشنبه معروف چیزی نمانده.

همان‌طور که می‌دانم و می‌دانید قلیدون و مظفر و کامران یک کارهایی ظرف دو سه روز گذشته مرتکب شده‌اند و دیگر نیازی نیست که عرض کنیم چه کسی پدر بازار را درآورده و بالعکس!

همه چیز امن و امان است و خلق... وسط کوچه و خیابان با صلح و صفا مشغول ترکاندن ادوات منفجره خود هستند و می‌ترکانند و بعضاً هم می‌ترکند!

اخطار: از آنجائیکه قرار نیست همیشه و همه‌داستان‌ها خوب و خوش تمام شود، خواندن این متن به افراد (۱۸-) و کله‌هم اجمیع جماعتی که از ناراحتی‌های قلبی و قبلی رنج می‌برند توصیه نمی‌شود!

شنبه:

همان‌طور که می‌دانم و می‌دانید امروز شنبه است و تا چهارشنبه معروف (چهارشنبه سوری) چهار روز باقی مانده. قلیدون چشم‌بازار را کور کرده از بس ترقه‌جات خریده و کنج زیر زمین منزل‌شان جاسازی کرده!

یکشنبه:

سه روز مانده تا چهارشنبه معروف و همان‌طور که می‌دانم و می‌دانید، قلیدون دیروز چشم‌بازار را ترکانده، از بس که ترقه‌جات خریده!

امروز هم مظفر جهت رو کم کنی از قلیدون چند فقره نارنجک خریده و برای ضمانت پرداخت هزینه‌های نارنجک، شناسنامه‌اش را گرو گذاشته. زیر زمین منزل مظفر اینا، از امروز حسابی خفن شده!

دوشنبه:

دو روز مانده تا چهارشنبه معروف و همان‌طور که می‌دانم و می‌دانید، قلیدون چشم‌بازار را درآورده که هیچ، مظفر هم یک چنین کاری (و بلکه بدتر از آن) انجام داده.

کامران که دید «ای دل غافل... از غافله عقب مانده!» به هر ترتیبی که بود شناسنامه خودش و تیر و طایفه‌اش را برای ضمانت پرداخت هزینه یک دو جین [راکت دوربرد!] گرو گذاشته و در ازای شناسنامه الباقی تیر و طایفه‌اش هم یک مقدار خرت و پرت ترکیدنی و ترکاندنی دیگر دست و پا کرده و به این ترتیب، چشم که هیچ، پدر بازار را درآورده!

زیرزمین منزل کامران اینا از امروز بیش‌تر یک زاغه مهمات است تا زیرزمین!

سه‌شنبه:

تا چهارشنبه معروف یک روز باقی مانده و همان‌طور که می‌دانم و می‌دانید، قلیدون و مظفر و کامران دمار از روزگار بازار درآورده‌اند!

امروز کسی خرید نرفته و نه چشمی از بازار درآورده و نه پدر بازار را درآورده و نه دمار از روزگارش! تمام دوستان به شدت و حدت مشغول نگهبانی از زیرزمین‌هایشان هستند و چشم از زیر زمین منزل‌شان بر نمی‌دارند.

همه چیز امن و امان است... فقط... فقط... قلیدون آمده بود ترقه‌ها را آزمایش کند و از صحت و سلامت ترقه‌ها خاطر جمع شود که ترقه‌های بازار چشم قلیدون را درآورند! (ایضا پدر و دمارش را!) خدا رحم کرد که جناب عزرائیل بی‌خیال قلیدون شد!

سه‌شنبه (اوایل شب):

امشب، شب چهارشنبه سوری ست و تا چهارشنبه معروف چیزی نمانده. (ذکر توضیحات لازم توسط نگارنده: در مورد این که مراسم پر بار چهارشنبه سوری،